

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

عزیز نعیمی

۰۴ اپریل ۲۰۱۵

## قتل فرخنده و رسوائی دین

با عرض پوزش خدمت آنده از خوانندگانی که فرصت و علاقه خواندن نوشته هایم را در شرایطی که فشار زندگانی زیر سیطره استعمار و ارتجاع دارد را به استخوان شان رسانیده است، و مدتهاست روی مشکل صحی نمی توانستم دستی به کمپیوتر دراز نمایم، می کوشم اندکی آنچه را در ذهن دارم و آنهم ناشی از دقت در برخی از اخبار و تبصره ها می باشد، در پیوند قتل فجیعانه فرخنده بنگارم.

اگر حضور استاد معروفی گستاخی نگرده، می خواهم سخنم را با یک ضرب المثل قدیمی مردم کابل آغاز نمایم:

«تنور داغ و نانوا ها آماده» یا «وقتی تنور داغ است، هرکسی به فکر پختن نان خود است».

به دنبال کشته شدن فرخنده با قساوت و درنده خوئی غیر قابل وصف، همه شاهد بودیم که از راست و چپ شروع کردند، به تحلیل و ارزیابی از آن چه گذشت، به خصوص این که آیا در کل این امر یک توطئه بوده و یا هم تبارز خوی حیوانی تنی چند؟ اگر توطئه بوده، چه کسانی در عقب این توطئه قرار داشته، دولت دست نشانده و یا هم کدام حزب و یا نهاد دیگری؟ هرگاه پای دولت دست نشانده در میان بوده، کدام جناح آن؟ جناح وابسته به غنی و یا عبدالله؟ هرگاه در کل این حرکت به اساس پلان کدام حزب و یا سازمان مذهبی بوده است، چه اهدافی را تعقیب می نموده؟ و آیا به اهداف شان رسیده اند و یا خیر؟

در جریان این نوشته و چه بسا نوشته های بعدی، خواهم کوشید تا در کل به واقعه و بستر زمانی که واقعه در آن صورت گرفته است، اندکی روشنی ببندازم، شاید در پناه آن بتوانیم، راهی به سمت حقیقت قضیه بیابیم.

مگر قبل از آغاز به نگارش باید دو نکته را اول بیان دارم:

هرچند ارزش حیاتی یک انسان را با هیچ معیاری نمی توان سنجش نمود، مگر در کشوری مانند افغانستان که ۳۷ سال بدین سو، از در و دیوار آن خون می بارد و هیچ کجای افغانستان نیست که از گزند جنایات ارتجاع هار مذهبی، کمپرادور های سرخ، سوسیال امپریالیزم متوفا، امپریالیزم دهن دریده در امان مانده باشد، توجه گسترده و همگانی به یک قتل هر چند هم فجیع و دلخراش باشد، نمی تواند ذهن انسان پژوهشگر را به خود مشغول نسازد.

دومین نکته، ابراز تسلیم عمیق به خانواده فرخنده و به تمام آنهایی است که خود را از کابل دانسته و ارزشهای فرهنگی آن می بالیند. چه قتل فرخنده به روشنی نشان داد که یک ارزش فرهنگی فقط تا زمانی زنده و کار آمد

است که انسان وارث آن فرهنگ زنده و آماده است تا از فرهنگش به دفاع برخیزد، در غیر آن در شهر مردگان و یا بهتر است گفت، در گورستانی که امپریالیزم و ارتجاع به وجود آورده و بر همه جای «خاک مرده» پاشیده اند، انتظار این که به یک ارزش فرهنگی کسی احترام قایل شود، هرگاه دوستانی که طور دیگری می اندیشند از من نرنجند، باید بگویم، حد اقل ضعف شناخت فرد متوقع را نشان می دهد.

حال توجه شما را نخست به بستر زمانی بروز واقعه جلب نموده به دنبال آن به شنیدگی ها، حدسیات و شایعات و سرانجام دمه‌های خروسی که از زیر بغل این و آن معلوم شده، ذهن انسان را به طرف سازمان یافته بودن آن رهنمائی می نماید:

می دانیم که به دنبال مضحکه انتخابات و نتیجه مستقیم آن با زیر پای شدن به اصطلاح قانون اساسی دست ساخت استعمار و ارتجاع و بیرون شدن غنی و عبدالله از صندوق جادوی «جان کری»، فضای سیاسی که در افغانستان اشغالی به وجود آمد، برای بسیاری از کسانی که در تمام مدت به اصطلاح مبارزات انتخاباتی، از یکی از کاندید های به اصطلاح پیشتاز، پشتیبانی نموده، میلیونها افغانی و حتا دالر، برای کاندید مورد نظر خود مصرف نموده بودند، غیر قابل پیشبینی و ناخواست بود.

با آن که چنین حالتی را می تواند در هر دو طیف غنی و عبدالله مشاهده نمود، مگر تبارز علنی و جنگجویانه آن بیشتر در طیف مربوط به عبدالله، مشاهده گردید، به خصوص دو تن از متحدان نزدیک عبدالله که در ضمن خواستهای جمعی، هریک به نوبت خود خواست شخص خود را نیز در تقسیم «گوسفند لاغر» داشت، چماق اعتراض مسلمان نمائی و مجاهد پناهی را بر فرق دولت دست نشانده، با اگر و مگر های چندی به جولان در آوردند.

همزمان با چنین رجز خوانی ها، باند غنی - عبدالله در عین حالی که عزم سفر به دربار ارباب و تجدید قشقه بردگی را داشتند، در ظاهر امر جهت آمدن طالب نیز فضاء سازی نموده، از طریق رسانه های وابسته به استعمار، به صورت مستقیم اذهان مردم را هدف قرار داده، با هزار و یک حيله و نیرنگ، در صدد آن بودند و هستند تا سازش با مشتی جنایتکار و قاتل مردم و تاریخ افغانستان را، در حد معجزه قرن تبلیغ بدارند.

فرخنده در چنین شرایط و اوضاعی، همان طوری که خود می دانید به شکل وحشیانه و با قساوتی که در تاریخ این کشور سابقه نداشت، به قتل می رسد. مسلم است که چنین امری نمی تواند انگشت شایعات و خبر های سرچوک را به طرف مظنونین معینی بالا ننماید.

در اخبار سرچوک آمده است، که فرخنده و خانواده اش به دوام سالها رفتن و دیدن به دنبال دجال گلبدین آنهم از طریق معلم فرید مقتول، با اجازه و یا بدون اجازه گلبدین تعلقاتی با سیاف قایم نموده بودند. در نتیجه وقتی فرخنده، در فاکولته ای از طرف سیاف و سایر سلفی ها تمویل می گردد، دروس اسلامی خود را ختم نموده به مثابه یک «دعوتگر اسلام» چهار دانگ شهر کابل را زیر پای می گذارد، تا اهدافی را که در مکتب وهابیت و سلفی گری آموخته است و قرائت خاصی از اسلام را نمایندگی می کند، بین مردم ببرد، بی خبر از آن که رهبران نه قلبی به پاکی قلب وی دارند و نه هم به مانند وی خود را فدائی اسلام و قرآن می دانند که اگر چنین می بودند و می اندیشیدند، عمر شان تا بدینجا نمی رسید، وظیفه تنویر و روشننگری بین تعویذ نویسها و تیکه داران دینی، در گورستان «لیث بن قیس» را به عهده می گیرد.

فرخنده که ذهنش کاملاً به وسیله سیافها تسخیر شده بود، نمی توانست بفهمد که وقتی به قبر «لیث بن قیس» و یا به گفته مردم «زیارت شاه دوشمشیره» می رود، با چه کسانی طرف قرار گرفته و کدام منافع را به خطر می اندازد.

او نمی‌داند که تبلیغ اسلام و هابی در آن زیارت، به علاوه آن که منافع مادی مستقیم تنی چند تعویذ نویس را با خطر مواجه می‌سازد، به صورت مستقیم یکی از قدیمی‌ترین پایگاه‌های جمعیت اسلامی و ریاست امنیت ملی را نیز زیر ضربت قرار می‌دهد. پایگاهی که به علاوه تأمین ارتباط امنیتی و رد و بدل کردن رمز و راز بین جواسیس مختلف، راه نفوذ بین دختران مکاتب را نیز هموار ساخته، سالانه به هزاران دختر از همان آدرس به چنگ تجاوزگران جنسی، دلالان محبت و شبکه‌های قاچاق دختر به کشور های خلیج، گرفتار می‌شدند.

خلاف فرخنده نا آگاه و مظلوم، اعزام کنندگانش به قربانگاه، از محل شناخت کافی داشته و می‌توانستند حدس بزنند که رفتن فرخنده با آنجا، چیزی به جز معنای مرگش نمی‌تواند باشد. زیرا آنها به نیکویی می‌دانستند که آن «زیارت» یکی از نقاط با اهمیت نیروهای امنیتی رژیم و محل تجمع اوباشان مربوط به جمعیت اسلامی و شورای نظار بوده، هر نوع روشنگری حتا درست مذهبی به مثابه دخالت در امور شورای نظار به شمار رفته، با عکس العمل شدید نیروهای وابسته به شورای نظار و به اصطلاح امنیت ملی مواجه خواهد شد.

و اما این که چرا در گام نخست، هابی‌ها و باند سیاف در بروز چنین فاجعه‌ای، مورد سؤال قرار می‌گیرند، گذشته از سکوت مرگ رهبران شناخته شده آنها در آن قضیه و به علاوه چرخش ۱۸۰ درجه اولیه موافقان آن عمل جنایتکارانه و استبراء جستن بعدی از آن، دلخوری، شکایت و عقده‌هایی که به دنبال به اصطلاح انتخابات نزد سیاف و مجموع وابستگان و باندش اعم از سیاسی و اعتقادی از به اصطلاح حکومت وحدت ملی و به خصوص شخص عبدالله عبدالله، به وجود آمد و آنها هم به درجه‌ای که دو تن از افراد سرشناس آنها یعنی سیاف و اسماعیل خان، هر دو زبان به تهدید کشوند، آنها در نظر داشتند تا با تجارت بر خون یکی از اعضای معصوم شان یعنی «فرخنده» و وی را به قربانگاه فرستادن، باز هم هیستری مذهبی را در داخل شهر کابل و سایر ولایات دامن زده، خود از موضع تیکه داران دین و مذهب، جهت آرام ساختن مردم پای پیش نموده، بدان وسیله حاکمیت دوگانه غنی-عبدالله را وادار به امتیاز دهی بسازند.

در این میانه آنچه را بدرستی ارزیابی نتوانسته بودند، نفرت تاریخی و بجای مردم افغانستان به خصوص مردم کابل از اخوان، اخوانیت و بنیادگرایی بود. این جنایتکاران که ظرفیت محاسبه اعمال و درگیری از آنها را به لحاظ تاریخی دارا نیستند و هیچ‌گاهی به خود زحمت نداده اند تا بدانند که چرا مردم آنها را یک بار حین هجوم طالب تنها گذاشت تا سر شان از ورای آمو بدر شده، پیوند های فوق مخفی آنها با استخبارات روسها از پرده بیرون افتد، این بار نیز خلاف انتظار با چنان عکس العمل شدیدی از جانب مردم مواجه گردیدند، که تمام پلانهای بعدی شان با خاک یکسان شده به گفته مردم کابل «هم کون را از دست دادند و هم کرک را».

یعنی در کنار آن که یک تن از اعضای فعال اما ناآگاه شان را از دست دادند، چنان خشم مردم را نیز در کلیت آن علیه دین و مذهب بر انگیزتند، که از عامی و عالی صدای مخالفت علیه سمبول های تجاوز اعراب من جمله، «لیث بن قیس» بلند گردید.

در نتیجه اسماعیل خان ها، سیافها و سایر بنیادگرایان افراطی، در عوض آن که بتوانند مردم را بایه کشتن دادن «فرخنده» هیجانی ساخته و مجدداً حالت هیستری مذهبی و موجهای عقب گرایی را در جامعه احیاء نمایند، نفرت علیه دین و مذهب را باعث شده، مردم را متوجه سخافت دین و مذهب و نقش ویرانگر آن در زندگانی اجتماعی انسانها نمودند.

ادامه دارد